

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی بعد از این مبنایی را که در باب حروف گرفتند که به معنای ایجادی است فرمودند که یک حدیثی که از امیرالمومنین نقل شده آن متنی که گفته ما اوجد معنى فى غیره مناسب با همین ایجادی است که ایشان فرمودند. این راجع به این. بعد به مناسبت این که ایشان متعرض آن حدیث شدند متعرض مسئله قسمت دیگری از حدیث که الفعل ما انباء عن حركة المسمى، این قسمت را هم ایشان به مناسبت شرح دادند معنای فعل.

ایشان از همین صفحه ۵۱ به بعد یک شرحی راجع به همین قسمت حدیث را دادند. البته ایشان فرمودند که ابتدائاً عرض می کنیم که مبدأ اشتقاق چیست، ایشان اختیارشان این شد که مبدأ اشتقاق هیچ هیئتی ندارد تا بتواند در ضمن تمام هیئات موجود باشد. بعد ایشان هیئات را که مبدأ الاشتقاق به تعبیرشان تقسیم کردند. البته این تقسیمات کامل نیست، این بحث کامل نیست. ما حالا به احترام مرحوم نائینی و بعد این که آقایان خواهند مطالعه بکنند. یکی این که ما یکون مفادها معنی افرادیا و این را هفته گذشته خواندیم.

و منها ما یکون مفادها منعا حرفيا نسبيا و ذلک کهیئات الافعال من الماضی و المضارع و الامر. عرض کردیم بحث امر را نباید ملحق به افعال حساب کرد. آن طلب است و ماهیتا فرق می کند. توضیحش در مباحث امر ان شا الله آن جا توضیح خواهد آمد. بعد ایشان فرمودند إذا عرفت ذلک، مختصر می گویم چون یک مقداری تطویل دارد، ظهر لك تغاير معانى الافعال لمعانى الاسماء و الحروف و أن الفعل له معنى متوسط بين الاسم و الحرف. یک معنای متوسطی دارد. سرش هم این است که چون در فعل مثل خرج، مثل قام یک مبدأ هست که خروج است یا قیام است که این معنای اسمی است. یک نسبت هست که این معنای حرفی است. این خیلی مطلب شاقی نیست که ایشان اتعاب نفس فرمودند. این یک معنای وسطی می شود بین معنای اسمی و معنای حرفی، به اصطلاح مبدأ معنای اسمی است و هیئت معنای حرفی است و ما این مطلب را هم در باب اوامر هم گفتیم که ان شا الله توضیحات بیشترش بعد می آید.

بعد ایشان می گوید معنای اسمی خطاری است و طبق مبنای ایشان معنای حرفی ایجاد می‌کند

غایته أن ليس بل هو ترکیبی و له حظ من المعنى الحرفی حيث لم يكن لمبدأه تحصيلٌ و لا لهيئته معنى متحصل بل كان المبدأ صرف القوة و مفاد الهيئة معنى حرفی نسبی.

یعنی خروج صلاحیتش در این شخص بود. قوه اش بود که به فعلیت رسید. ایشان نظر مبارکشان این است. بعد ایشان می گوید:

و حاصل الکلام: انّ تثلیث الأقسام، انّما هو لأجل انّ للفعل حقيقةً ثالثه غير حقيقة الاسم و الحرف، فانّ مفاد الفعل، مفاد فعل خود حدث است.

و ان كان إخطارياً

چون ایشان هیئات و معانی حرفی را خطاری گرفته است

إلا أنّه إخطار نسبةً تركيبيةً بين المبدأ و الفاعل و هذا بخلاف مفاد الأسماء، فانّ مفادها معانٍ إفراديةً استقلاليةً

یعنی در فعل خروج را فی نفسه ندیده. خروج را به نحو نسبت به شخص دیده است اما وقتی کلمه خروج را بکار کرد خروج فی نفسه را دیده است.

و مفاد الحروف إبداعيةً

پس فعل یک معنای متوسط بین ایجاد و خطاری است یعنی به لحاظ هیئت ایجاد می‌شود، به لحاظ ماده خطاری می‌شود لکن

ماده اش خطاری صرف نیست. خطار است یعنی به این معنا که خطار این که به این هیئت متلبس شده است یعنی خروج را فی نفسه

تصور نکرده است. خروجی که به تعبیر ایشان از قوه به فعل رسیده است لذا یک معنای متوسط به تعبیر ایشان پیدا می‌کند.

ایشان بعد از مقدمه:

فنقول: أنّه قد اختلفت الأنظار فی شرح قوله عليه السلام: و الفعل ما أنبأ عن حركة المسمّى، و الذي يقتضيه النظر الدقیق،

حالا ایشان نظر دقیق خودشان را فرمودند.

هو ان يقال: انّ المراد من الحركة هو الحركة من القوة إلى الفعل

یعنی این ناظر به معنای حرکت از قوه به فعل است. صلاحیت بود بعد فعلیت پیدا کرد.

لا بمعنى الحركة من العدم إلى الوجود

مثلاً خروج محقق نبود و محقق شد. این حرکت وجود به عدم نیست، عدم به وجود نیست بلکه قوه به فعل است.

كما ذهب إليه بعض الأوهام

حالا من دقیقاً نمی دانم چون در حاشیه هم مرحوم آقای کاظمی نوشتند مراد ایشان از بعض اوهام چیست لکن تعبیر به حرکت از عدم به وجود در کلمات محقق اصفهانی هست. مرحوم محقق اصفهانی تعبیرش الحركة السیلانیة من العدم الى الوجود است. ظاهراً مراد ایشان مرحوم محقق اصفهانی باشد.

انصافش مطلب در این جا اگر ما باشیم، چون دیگه خیلی نمی خواهیم بحث بکنیم. انصافش عرف مساعد با کلام محقق اصفهانی است. قوه و فعل را اصلاً ملتفت نمی شوند. این معنایی را که ایشان فرمودند معنایی نیست که عرفی باشد و عرف این کلمه را بکار می برد، خرج زید و قام زید و إلى آخره.

یکی از حضار: معنای مرحوم نائینی شامل مشتقات هم می شود؟

آیت الله مددی: نه، مشتقات غیر از فعل است. چون ایشان مرحوم آقا شیخ محمد حسین در مشتقات ذات را گرفته که له المبدأ به نحوی از قیام. مرحوم نائینی چون مشتق را بسیط می گیرد، این جوری معنا نمی کند. به هر حال گذشت معنای افرادی بسیطی گرفته هیئت را. به هر حال آن چه که مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی گفتند.

بل المراد الحركة في عالم المفهومية، حيث انّ المبدأ خرج عن اللاتحصيلية و تحرک من القوة إلى التّحصيلية و الفعلية،

این مفاهیمی را که ایشان فرمودند در اصطلاحات شاید یک معنایی داشته باشد اما قطعاً در عرف این طور نیست.

عرض کردیم اصولاً اموری که مربوط به لحاظ است، به هر نحوی که باشد، خوب دقت بکنید! چه در ناحیه وضع چون در ناحیه وضع مثلاً فرض کنید بچه اولش حسن و بچه دومش حسین، این نکات را می بیند. چه در ناحیه استعمال که مثلاً بگوییم آب گرم بیاور، آب سرد بیاور، آب جوش بیاور. اصولاً چون در این ها لحاظ هست آن چه که در لحاظ خیلی مهم است در تفسیرش آن مصب لحاظ است. آن خیلی مهم است. من که فکر می کنم اگر این ها به جای این بحث ها روی این نکته تاکید می کردند مثلاً در باب استعمال عرض کردیم إن جائك فاسق بناء مصب این کلام در چه جهت است؟ تقسیم خبر؟ خبر فاسق و غیر فاسق یا مصب این کلام حال فاسق است؟ چطور در آن جا اولئك هم الفاسقون فلا تقبل لهم شهادة، یکی از آثار فسق شهادتش قبول نمی شود. یکی از آثار فسق در خبرش تبیین می شود. بررسی بکنید، سعی بکنید ببینید خبرش درست است یا نه، خبری که گفته درست است یا نه؟ چون این شخص ولو فسقش ممکن است به کذب نباشد، نستجیر بالله به شرب خمر باشد، لکن چون از طاعت خدا خارج شده ممکن است دروغ هم بگوید.

پس در باب شهادت لا تقبل، در باب اخبار یک بحثی هم دارند که فرق بین شهادت و اخبار. خبر واحد با شهادت. در باب اخبار یتبین فیه، نگفت لا یقبل. و نگفت ببینید مثلاً ثقه است یا نه؟ یبحث عنه. بررسی بشود که ببینیم آیا قابل قبول است یا نه؟

پس اگر مصب کلام حال فاسق باشد مفهوم ندارد. اگر مصب کلام حال خبر باشد مفهوم دارد، این بحث های طولانی این است. در کفایه دارد إن الخبر إذا كان الجائی به فاسقا. این إذا كان الجائی به فاسقا این در حقیقت ناظر به این است که مصب کلام را خبر گرفته است. یعنی این مطلب شرح داده نشده که اصولاً این در بحث استعمال است. خب این کلمه. دقت بکنید:

یک: مصب کلام و دوم اشعارات کلام. مصب کلام در فاسق است اما اشعار دارد که خبر عادل مثلاً قبول می شود. ببینید اشعارها را با آن مصب کلام که انعقاد ظهور می شود اشتباه گرفته نشود، می گوییم فیه اشعار، اشعار به این معنا دارد. این دو تا با همدیگر خلط می شوند. یکی از مشکلات، من همیشه عرض می کنم یکی از مشکلاتی که ما در فقه داریم فرض کنید نمی شود به این دستگاه های کامپیوتر داد این است، چون به استظهارات از کلام بر می گردد. این را فقط ما در عرف و در عرف خاصی در جوامع خاصی می توانیم تحصیل بکنیم. این دستگاه ها این قسمت را عاجزند. انعقاد ظهور را عاجزند. این مصب کلام. خب اگر به کامپیوتر بدهیم بله می گوید،

مثلا مصب کلام این باشد مفهوم دارد و مصب کلام آن باشد ندارد. اما تشخیص نمی تواند بدهد. مثل صاحب کفایه مصب کلام را، البته ایشان نگفته مصب کلام. مصب کلام را انقسام خبر گرفته است. ببینید! اگر هدف از این آیه مبارکه انقسام خبر است خیلی خوب خبر فاسق یتبیین به، خبر عادل لا یتبیین، می شود قبول کرد اما اگر مصب کلام حال فاسق است، مثلا لا تقبل لهم شهادتا، یکی از احوال فاسق که شهادتش قبول نمی شود. یکی از احوال فاسق هم در خبرش یتبیین. اگر مصب این کلام این باشد خب مفهوم ندارد چون مفهوم مرتبط به این است که تقسیم خبر بشود. اشعار دارد. خوب دقت بکنید! یکی از کارهای بسیار مشکل در فهم نصوص و روایات این است. این را هم نمی شود با همین قواعدی که اینها فرمودند درست بشود. من همیشه در بحث اطلاق و تقیید هم در برخی قسمت های تعارض اطلاق را خیلی بحث نمی کردم چون تشخیص اطلاق خیلی مشکل است. حرف زدن هایش آسان است، چون لفظ عموم وضع شده برای مصادیق. تشخیصش آسان است. اطلاق چون وضع نشده و احتیاج به قرائن دارد. به قول آقایان قرینه حکمت و اینها تشخیص همیشه مشکل آفرین است و ما نمی توانیم ضوابط کلی برای این جهت بدهیم. در وضع هم همین طور. این در استعمال بود، در وضع هم همین طور است. بحث سر این است که اصولا در مشتق مصب لحاظ وضع روی ذات است، در فعل مصبش روی مبدأ است. روی فعل است. روی حدث است. خوب دقت بکنید. اگر گفتیم خارج، مصب لحاظ اساسی ما در این عنوان، عنوان ذات است. ذاتٌ له الخروج، ذاتٌ تلبس بالخروج، ذاتٌ تلبس بالقیام. اما اگر گفتیم خرج مصب نظر در خود حدث است. یعنی می آئیم خروج را نگاه می کنیم. یک دفعه ذات را می بینیم. دقت می کنید؟ به نظر من عرف مساعد با این است. حالا نمی دانم آقای نائینی آن مطالبی را که فرمودند جای خودش. عرف مساعد با این است. و لذا کرارا عرض کردم که مخصوصا در این کتاب های اخیر مثل المیزان آقای طباطبائی زیاد می گوید که این جا اسناد اشتقاقی است یا اسناد فعلی حدثی. به نظر من مطلب درست است. در خود قرآن هم جاهایی اسناد اشتقاقی است و جاهایی اسناد فعلی است. این نکته ای دارد که اسنادها را ملاحظه می کند. این ملاحظه اسنادها این مبدأش به این است که آن افرادش فرق می کند یعنی آن فعل با مشتق تفاوت اساسیش این است. این قوه و تحصلی که ایشان فرمودند عرفی نیست. آن چه که در نظر عرف است همانی است که مرحوم آقای اصفهانی فرمودند. در باب فعل این نحو را می بینید که این نبود و شد، البته خب حالا آن که نبود چه بود

گاهی در لغت عربی فرق می کند. می گوید اگر ایستاده بود و نشست می گویند جلس. اگر خوابیده بود و نشست می گویند قعد. حالا آن بحث دیگری است اما به هر حال جلوس نبود، حالا قبلش چی بود در لغت عرب بیاید حالت قبلش و بعدش را نگاه بکنند، چون در لغت عرب یک توسعه عجیبی از این جهت دارد. حالا واقعا یا مال خود لغت عرب است یا بعد بر اثر جمع شدن لغات مشترکی که در عشائر مختلف عرب بود. عقیده جرجی زیدان این است که مشترک اصولا این طوری درست شد، نه این که اهل این ده لفظ عین را چند معنا. اهل این ده به معنای طلا می گفتند، اهل آن ده به معنای نقره می گفتند. آن ده دیگر به معنای چشمه می گفتند و آن معنای دیگری خورشید می گفتند. آن ده دیگر به معنای ... ما قصائد عینیه داریم. یکی عجوز خیلی معنا دارد و یکی هم عین. یک قصیده عینیه داریم که تا آخرش عین است، نوشتند. ۲۲ بیت است، هر جایی که آخرش عین و عین آورده، هر جا عین به یک معناست که اصطلاحا به قصیده عینیه معروف شده است. قصیده عینیه به این معناست. ۲۲ معنا برای کلمه عین ذکر کرده است. این اساسش این بوده که لغات مختلف، فرهنگ های مختلف. بعد که به تدوین آمد این در تدوین پیدا شد. بعد که به نوشتن آمد گفتند آن رفت در یک جای دنیای عرب برداشت نوشت عین به این معنا و جای دیگر نوشت به این معناست. بعدها ما جمع کردیم شد عین مثلا به ۲۲ معنا یا بعضی ها تا ۷۰ معنا هم برایش ذکر کردند. علی ای حال کیف ما کان برای عجوز فکر می کنم تا ۱۰۵ معنا ذکر کردند. فکر می کنم اگر عددش را فراموش نکرده باشم. علی ای حال این که ایشان فرمودند این مطلب ایشان را نمی شود قبول کرد، انصافا قابل قبول نیست.

بعد ایشان راجع به خود معنای حرفی صحبت دیگری هم داریم اما کلام ایشان را تمام نکنیم. بعد متعرض وضع و موضوع له شدند چون عرض کردیم در معنای حرفی یک بحثشان در معنای حرفی است و یک بحثشان هم در وضع و موضوع له است. ایشان مرحوم نائینی متعرض این نکته شدند که موضوع له عام است و خاص نیست. عرض کردیم اقوال را عرض کردیم. آنی که مشهورتر بین علماست وضع عام است و موضوع له خاص است. افعال این طور است. بعد ایشان مرحوم نائینی یک عبارت دارد که فالمراد من المسمى هو مبدأ الاشتقاق، الفعل ما انباء عن حركة المسمى. مراد از مسمى را خروج گرفتند. خروج حرکت کرد، نبود و شد. یا به قول ایشان قوه و فعلیت. لکن مشهورتر فکر می کنم. حالا البته فکر خودم است و نسبت نمی دهم چون مراجعه جدیدی نداشتم. فکر می کنم مشهورتر

مسمی را زید گرفتند. ظاهراً ایشان نظرش به این شده که مبدأ اشتقاق را بگیرد و هیئت را به لحاظ مبدأ اشتقاق دیده است. اما در ذهنم این است که مشهورتر حرکت المسمی یعنی حرکت زید یعنی بعبارۀ آخری حدوث خروج را برای زید به نحو حرکت ترسیم کرده است نه خود حرکت را از عدم به وجود یا از قوه به فعل. ایشان می گوید فالمراد من المسمی هو مبدأ الاشتقاق یعنی آن خروج قوه بود به فعلیت رسید. یا نبود وجود پیدا کرد، این طوری. لکن آنی که من فکر می کنم الاسم ما انباء عن المسمی یعنی زید. و الفعل ما انباء عن حركة المسمی یعنی خرج زید. ظاهرش این طور است. روشن شد؟ مراد از مسمی ظاهراً مرادشان خود زید است. نه مبدأ اشتقاق که ایشان فرمودند. بله به زید خروج را به نحو خروج حرکت از عدم به وجود گفتند، یعنی ظاهراً ما انباء عن حركة المسمی. روشن شد؟ این حرکت مسمی را به این گرفتند یعنی حرکت خروج را از عدم به وجود به زید نسبت دادند. انباء عن حركة المسمی. غرض به هر حال ایشان این جور فرمودند. فکر می کنم مطلب ایشان درست نباشد.

بعبارۀ آخری آقایان خرج را به ماده و هیئته نسبت دادند به زید. مرحوم نائینی هیئت خرج را به ماده حساب کرده است. روشن شد؟ یک دفعه ماده و هیئت را حساب می کند و یک دفعه خرج بماده و هیئته. هر دو با هم. این نسبت به زید داده شده است. نسبت این به زید به نحو حرکت است یعنی خروج را به نحو حرکت از عدم به وجود بهش نسبت دادند و لذا زمان دارد. سرّ زمان در فعل این است. چون نبود و شد، این نبود و شد سابق بود ماضی می شود. الان است حال می شود و حال هم به آن معنایی که قسمتی از ماضی. و إلا حال به معنای واقعی تصور نمی شود. قسمتی از ماضی و قسمتی از مستقبل. اگر در آینده نبود و شد این اصطلاحاً مستقبل یا مضارع گفته می شود. علی ای حال من فکر می کنم کلمات ایشان کامل نباشد.

یکی از حضار: اگر مبدأ اشتقاق مسمی باشد چطوری خود مبدأ اشتقاق خبر می دهد؟

آیت الله مددی: می خواهد بگوید هیئت این کار. ایشان فعل را هیئت گرفته است. می گوید این برای این آمده است که بگوید این خروج قوه نداشت و فعلیت شد. اولاً قوه و فعلیت را که ایشان فرمودند قطعاً عرفی نیست، همان عدم و وجود قطعاً عرفی تر است و قطعاً مطالب

در عرف است. مردم بکار می برند. اصلاً نمی فهمم معنای قوه و فعل چیست. این بحث ها اصولاً مطرح نیست و انصافاً هم فکر می کنم در عبارت امیرالمومنین مراد از مسمی زید است نه این که مراد از مسمی خروج است که ایشان گرفتند.

بعد ایشان اقوال را در وضع و موضوع له گرفتند. عرض کردیم اقوال مشهور وضع عام و موضوع له خاص. طبعاً اگر موضوع له خاص شد مستعمل فیه هم خاص است و قول غیر مشهور وضع عام و موضوع له عام است. در این جا هم دو قول است. مستعمل فیه خاص که خب به بعضی ها نسبت دادند. مستعمل فیه خاص و مستعمل فیه عام یعنی وضع و موضوع له و مستعمل فیه همه اش عام است. هیچ کدام خصوصیت ندارد. این مجموعه اقوالی است که در این جاست. قول مشهورتر وضع عام و موضوع له خاص است. آقای خوئی هم همین را انتخاب کردند و به ذهن ما هم همین معنا می آید و قول دوم وضع عام و موضوع له عام لکن مستعمل فیه خاص. این هم در بعضی کلمات است.

قول سوم را هم که صاحب کفایه دارد هر سه را عام گرفته. البته مرحوم نائینی قدس الله نفسه، چون ممکن است بعد تدریس کفایه هم بفرماید، سه وجهی را که در کفایه آورده. عرض کردم در کفایه سه وجه آورده است برای این که مستعمل فیه عام است. من چون دیدم این جا یک مقداری حرف ها برای جمع و جور کردن حرف ها ان شاء الله فردا از کتاب مقالات آقاضیا که به قلم خود ایشان است. عرض کردیم آقاضیا مقالاتش را مثل کفایه خیلی سخت نوشته، و ذهن آن زمان این بود که کتاب ها که سخت باشد درسی می شود. به عنوان این که این کتاب درسی بشود. خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی می فرمود، من از ایشان شنیدم که آقاضیا به من می گفت که، چون به آقای بجنوردی در نجف آقا میرزا حسن می گفتند. آقا میرزا من این کتاب مقالات را که نوشتم خیلی خوب است. این بعد درسی می شود، نظر مبارک خود مرحوم آقاضیا این بود که این کتاب درسی می شود که متأسفانه نشد و بعد هم انصافاً این نهایتاً افکار تقریر ایشان مال مرحوم آقا شیخ محمد تقی بروجردی خیلی قشنگ نوشته. انصافاً از خود مقالات واضح تر و روشن تر است. آن کتاب بیشتر محل مراجعه است در افکار آقاضیا تا خود مقالات. مقالات یکمی پیچیدگی دارد. چون ایشان یک نکاتی را در معنای حرفی دارند، من جمله یکی از کارهای خوب ایشان این است که خلاصه حرف آخوند را هم آوردند چون مرحوم آقاضیا شاگرد آخوند است. یک

مقدار هم سعی کردند از استادشان در مقابل مرحوم نائینی دفاع بکنند. علی ای حال این نکته ای که در کتاب ایشان در مقالات هست

آن سه وجه را خیلی مختصر و واضح آورده است. آن سه وجه را فردا از کتاب آقازیا اگر رسیدیم می خوانیم ان شا الله تعالی.

ایشان بعد از اقوال، اولاً ایشان یک مقدمه ای را در این درست می کنند که وقتی ما می گوئیم موضوع له در حروف است غیر از عام

در اسماء است، عام در اسماء یعنی مصادیق متعدد دارد که بر آن ها قابل حمل است مثلاً انسان، زید و حسن و حسین قابل حمل است

اما مراد ما در حروف از این که معنایش عام است یعنی خصوصیت مورد در آن لحاظ نشده است. مراد این است. مثلاً اگر گفت سرت

من مکة، سرت من الكوفة، قرات من اول الكتاب، قرأت القرآن من سورة اسراء، در این، خصوصیت سوره اسراء یا کوفه یا مدینه لحاظ

نشده است بلکه معنایش همان معنای ابتداست لکن به نحو ابتدائی که در تمام است. مراد اولاً ایشان یک مقدمه ای می چیند که می

گویند مراد ما از موضوع له عام این است. مراد ما از این که موضوع له در حروف عام است این است، نه این که مثل اسماء باشد. به

آن معنا نیست. عمومیت موضوع له به این معناست. ایشان این مطلب را می فرمایند. بعد وارد بحث می شوند.

در صفحه ۵۵ این مطلب را توضیح می دهند. البته ایشان یک مطلبی را هم از صاحب فصول نقل می کنند که حالا در حاشیه در این

چاپ جدید مطلب صاحب فصول به عین عبارتش آمده و آن را هم شاهد در خودشان گرفتند. عبارت فصول این است که فلا یرد علی

صاحب الفصول، این که و إلی ذلک یرجع ما افاده فی الفصول من أن التقید و القید کلاهما خارجان، مراد از قید کوفه، مراد از تقیید

یعنی تقیید به کوفه رسید. به ابتدایش از کوفه. این دو تا خارجند. مراد حقیقت ابتداست. نه خود کوفه محل نظر است و نه تقید به کوفه.

در فصول این را دارد که فهی عند التحقيق موضوعه بازاء المفاهیم المقیده باحد افراد الوجود الذهنی الآلی. من چند دفعه عرض کردم که

کلمه آلی را صاحب فصول بکار برده و بعد هم در کفایه آمده. امروز هم برای همین جهت خواندیم.

الوجود الذهنی الآلی من غیر أن یکون القید و التقید داخلاً فیکون مدالیه الجزئیات الحقیقیه متحدة فی موارد ذاتا و متعددة تقییدا و

قیدا. من عرض کردم، چون چند دفعه عرض کردم، اگر آقایان می خواهند خوب کلمات صاحب کفایه و مثلاً شیخ انصاری در مباحث

الفاظ را خوب در اصول ببینید فصول و قوانین خیلی مهم است. فصول زیر بنای فکر است. چطور ما الان هی از کفایه نقل می کنیم، آن

زمان ذهنیتشان فصول بود. مطالبی را که در فصول آورده در کلمات این ها زیاد است و بعضی از شروح کفایه که دیگه اسم نمی برم یک مقداری این کار را کردند که کار خوبی است یعنی یک مطلبی را که می خواهند از کفایه شرح بدهند اول عبارت فصول را می آورند که سابقه این مطلب در فصول بوده. عبارت فصول. شما هم اگر بخواهید کفایه را تدریس بکنید راهش این است. این راه را خدمتتان عرض بکنم. راه اساسیش این است که زمینه های سابق فکری صاحب کفایه را ببینید، زمینه های فکری سابقش این است، فصول از قوانین و از حاشیه. حاشیه کمتر، فصول خیلی زیاد. و قوانین چون قوانین کتاب درسی بود و فصول هم تا مقداری کتاب درسی بود. این در زمینه فکریشان بود. مرحوم میرزای نائینی، مرحوم نائینی قدس الله نفسه همین کلام فصول را گرفته است که این خصوصیت موجب نمی شود معنا متعدد بشود. ببینید دقت بکنید. حقیقه جزئیات متحده فی موارد، یک موردش ابتداست، ذاتا یکی اند، ذاتا ابتداست لکن متعدده تقییدا و قیدا. قیدا یعنی کوفه. تقییدا یعنی سیر را مقید به کوفه کرده است. تعددش به این لحاظ است. لکن تقیید و قید هر دو خارجند. این مرحوم میرزای نائینی از این جا وارد بحث می شوند. من خلاصه بحث را گفتم.

پس وقتی که می گویم موضوع له عام است ایشان فرق بین عموم در موضوع له در اسماء، نکته اساسیش این است که در اسماء یعنی مصادیقا. در حروف روی این معنا نیست. یعنی من در همه جا به معنای ابتدا نیست. این که می گوید سرت من البصره خصوصیتش تاثیر در خود موضوع است. تصور معنا نکرده. معنایی را که برای او قرار داده است آن ابتداست. البته این معنا خارجا جزئیت دارد و تعجب از مرحوم نائینی است که قائل به ایجادیت است و این مقدار می خواهد عموم بگیرد. اصلا ایشان قائل است که معانی حرفی ایجادیت هستند و با استعمال پیدا می شوند. در وعای استعمال. خودش فی نفسه در وعایش چیزی نیست. تعجب از ایشان است.

و بلکه بیشتر تعجب است که ایشان کلام صاحب فصول را آورده است. صاحب فصول خطاری است. قائل به ایجادیت نیست. ظاهرا اشتباهی رخ داده است، اگر صاحب فصول ایجادیت بود ایشان هم ظاهرا قائل به خصوصیت موضوع له بود دیگه. این مطلبی را که مرحوم نائینی قدس الله نفسه دارند، ظاهرش هم عرض کردم تصریح ندارد اما ظاهرش این است که مستعمل فیه را هم عام گرفتند مثل صاحب کفایه. ظاهرش این طور است که مستعمل فیه هم عام باشد.

.....
علی ای حال ایشان یک شرحی دادند که آقایان مراجعه بکنند. بعد ایشان می گوید الحق کلیه المعنی الحرفی و کون الموضوع له فی الحروف عاما كالوضع إذ لا منشا لتوهم الجزئية و کون الموضوع له خاصا إلا احد امرين، الاول اعتبار کون المعنی الحرفی قائما بالغیر. عرض کردم این که معنای حرفی از قبیل اعراض قائم به غیر است یکی از کلمات است و إلا خب بعدی ها بیشتر به این هستند که، نه بعدی ها، معاصرین ایشان که این از قبیل وجود رابط است که اصلا فی نفسه وجودی ندارد

فیتوهم إلی آخره. ثانيا اعتبار کونه ایجادیا، ایشان می گوید همین اشکالی که من کردم چون ایجادی است پس بنابراین باید موضوع له خاص باشد. بعد ایشان می فرمایند و لكن اما الامر الاول فی الوضوح أن وجود المعنی الحرفی خارجا يتقوم بالقيد. لا هویتة و حقیقته. حقیقتش متغیر نیست. حقیقتش خارج است، خارجیتش متحقق است، اگر خارجیتش متحقق شد مثل زید است مثلا. مثل حسن است مثلا. مثل رجل. رجل یک مفهوم عام است اما در خارج شخص معینی است. ایشان می خواهد بگوید من هم برای ابتداست و از این قبیل است. من اگر گفت سرت من البصرة، سرت من مكة، قرات من سورة بنی اسرائیل مثلا. این مرادش به این معناست، به این لحاظ است که من به لحاظ ابتداست و این تقیدات که می آید تغییرش نمی دهد. این خلاصه نظر ایشان در آن جاست.

و اما امر ثانی فلوضوح أن کونه ایجادیا لا ینافی کلیة المعنی إلا بنائا على القول بعدم وجود الكلی الطبیعی. خیلی از ایشان بعید بود که وارد این بحث بشود. هیچ ربطی به آن بحث ندارد.

علی ای حال این بحث ایجادی تعجب این است که مخصوصا که ایشان در وعای معنا، معنایی برای من نمی بیند. عین استعمال می بیند. مادام عین استعمال است خب طبیعتا خصوصیت و جزئیت پیدا می کند اگر عین استعمال باشد.

پس بنابراین دو تا مطلبی را که ایشان سعی کردند جواب بدهند انصافا قابل دفاع نیست. این ایجادی که ایشان گفتند انصافش به این. مثلا فرض کنید نداء، شما بگویید یا زید، می گوید این نداء است، بعد می گوید یا عمرو. می گوید ندا است، خب طبیعتا دو تاست دیگه. دو فردند. دو خصوصیت دارند مثل فرض کنید اما این چون مراد این است که یا برای نداء وضع نشده است. خود یاء صوت است. در لغات دیگر هم ممکن است یا، ایا، هیا و این طوری بگویند. ها، این اگر شد و لذا اگر عرض کردیم ایشان ندا را در حاشیه گفت ندا

ایجاد است. چرا گفت ندا ایجاد است؟ چون این حرف صوت است. من عرض کردم ایجاد یعنی وضع ندارد. اخطاری یعنی وضع دارد. و حرف ایشان در یاء حرف خوبی است یعنی ما در لغت های دیگر هم همین را داریم. مثل این که با دست می گوئیم کتاب است. این دست را همه می گویند. این وضع ندارد که. اما وقتی گفت هذا این وضع دارد. اشتباه نشود. ایشان اگر تمام حروف و هیئات را ایجاد بکنند خب طبیعتا باید خصوصیت را در نظر بگیرند چون اصلا وضعی ندارد. عین استعمال است. تعجب از ایشان است که معنا را گرفته است. این راجع به این قسمت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين